

## جایگاه سیاسی ملی - مذهبی‌ها

دکتر محمد برقعی

این روزها ملی - مذهبیون به عنوان دشمن اصلی نظام - بخوانید بخش روحانیون حاکم - قلمداد می‌شوند و زندان‌ها پر است از این شخصیت‌ها و مقامات قضائی گوئی کاری ندارند جز دستگیری، زندانی و آزاد کردن ایشان، آن هم همراه با آزار و شکنجه‌ای به قصد شکستن کامل جسم و روح آنان. شاید اگر فشار مردم و افکار جهانیان و نیروهای خارج از کشور، که در این بسیج نقشی به‌سزا دارد، نبود بسیاری از این جماعت را از دم تیغ می‌گذراندند. اما آیا این دشمنی چیز تازه‌ای است یا از همان اولین روزهای انقلاب آغاز شد؟ اگر حالت دوم صادق است چرا حالا این مسأله مطرح شده و یک چنین حمله وسیع و همه‌جانبه‌ای از سوی روحانیت حاکم، و یارانشان در جناح راست، علیه ملی - مذهبی‌ها آغاز شده است؟

هنوز چند روز نبود که امام از هوپیمای معروف پیاده شده بودند که دو نامه از سوی دو شخصیت سیاسی - مذهبی، با سوابق مبارزاتی، به دست ایشان رسید. نویسندگان هر دو نامه از امام خواسته بودند که اجازه ندهند از ایشان بت ساخته شود و تصویرشان را به جای عکس شاه بر همه جا بنشانند که در آن صورت انقلاب هویت خود را از دست داده و تبدیل خواهد شد به انتقال قدرت از دستی به دستی و از گروهی به گروهی؛ همان حرکتی که همیشه در تاریخ ما با تعویض سلسله‌های سلطنتی اتفاق افتاده است. این نظر البته مخالف بود با آنچه روحانیت می‌خواست و می‌گفت هر انقلاب اسطوره‌ای لازم دارد.

یکی از دو تنی که آن نامه‌ها را به امام نوشته بودند آقای طاهر احمدزاده بود و دیگری مرحوم علی بابائی. اولی یک سال بعد از نوشتن نامه‌اش به زندان افتاد و در واقع به همانجائی رفت که سال‌ها قبل از انقلاب هم در آن به‌سر برده بود. و دومی چنان در معرض خطر مرگ قرار گرفت که از مرزها گریخت و به خارج از کشور آمد و پس از سال‌ها مبارزه در غربت، با حسرت عظیم دیدار وطن، دیده از جهان فرو بست.

از این جماعت دکتر سامی، یکی از پیشگامان سوسیالیست‌های خدایپرست و بعد رهبر «جاما»، به آن شکل فجیع در مطبش کشته شد. سحابی، صباغیان، مهندس توسلی، دکتر رضا صدر و ده‌ها تن دیگر روانه زندان شدند، و تازه اینها چهره‌های شناخته این نهضت بودند والا در هر شهری و شهرستانی این ماجرا تکرار شد. حتی کسانی از میان این جمع که به بالاترین مقامات هم رسیدند از این قاعده مستثنی نشدند. به‌عنوان نمونه آقای بنی‌صدر، رئیس جمهوری که در نظام جمهوری اسلامی عکس بزرگ مصدق را به دیوار اطاق کارش نصب کرده بود، پایانی چنان تلخ یافت. آیت‌الله طالقانی با تمام اعتبارش پس از بارها خشم گرفتن و قهر و آشتی کردن بالاخره با مرگی که، مثل بسیاری از مرگ‌های دیگر که در دوران این نظام رخ داده، در هاله‌ای از ابهام ماند و دلخسته و سرخورده از مسیر انقلاب، دیده بر جهان خاکی فرو بست.

اقبال دکتر یزدی هم، که به قول آقای منتظری امام حتی خصوصی‌ترین دیدارهایشان در پاریس را در حضور وی انجام می‌داد و حتی خواهش شاگرد و فرزندخوانده خود آیت‌الله منتظری را هم برای خلوت بدون حضور او نپذیرفت، در جمهوری اسلامی خیلی زود افول کرد و به همراه مهندس بازرگان و یاران دیگرش در نهضت آزادی از دایرة قدرت کنار گذاشته شد. مهندس سحابی هم کارش از عضویت در شورای انقلاب و رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت موقت خیلی زود به زندان و شکنجه و برنامه هویت کشید. دکتر پیمان، یکی دیگر از یاران این جمع، حتی یک روز روی خوش ندید و از همان آغاز خودش و گروه «امت» او آماج حملات نیروهای راست قرار گرفت.

برای اینکه فهرست این اسامی به صفحه‌ها نکشد، شاید بتوان گفت تقریباً تمام ملی - مذهبی‌ها که در دوران شاه سال‌ها به زندان رفته بودند، باز هم در همان سال‌های اول انقلاب راهی زندان‌ها شدند؛ زندان‌هایی که به شهادت اکثر آنان ده‌ها بار سخت‌تر و غیرانسانی‌تر از زندان‌های زمان شاه بود.

داستان مهندس بازرگان، این ابرمرد مبارزات سیاسی قرن اخیر ایران، نیاز به بازگوئی ندارد. کمتر کسی است که روحانی و مذهبی باشد و بخشی از دانش و بینش خود را از کتب او نگرفته باشد. و هیچ نیروی سیاسی نیست که زمانی او را در کنار خود و هم‌زنجیر خود نیافته باشد. با این وجود دشمنان مذهبی مرتجع قسم‌خورده‌اش کار وقاحت را بدانجا کشیدند که پس از هر نماز او را سب و لعن کردند؛ کاری که شیعیان در طول تاریخ فقط در حق تنی چند کرده‌اند. بگذریم از ستمی که بازرگان از دست بخش‌هایی از نیروهای چپ کشید؛ نیروهایی که در

نهایت بی‌مسئولیتی آلت دست همین روحانیت شدند و به زبان خودشان او را لعن و سب کرده وی را بورژوا، لیبرال و... خواندند.

بنابراین دشمنی نیروهای ارتجاع و خط راست، از هیأت مؤتلفه گرفته تا شاگردان و معلمان مدرسه حقانی و روحانیت متمرکز در قوه قضائیه و شورای نگهبان و بالاخره خود ولی فقیه، با مبارزان ملی - مذهبی داستان تازه‌ای نیست. تنها تفاوتی که این روزها در این دشمنی شاهدیم این است که آنان را به‌عنوان یک مجموعه به نام «ملی - مذهبی»ها می‌خوانند؛ مجموعه‌ای که در واقع هیچ حزب و دسته و گروه یک‌پارچه‌ای را شکل نمی‌دهد و تنها گروه منسجم آنان «نهضت آزادی» است. وگرنه مابقی آن شامل افراد پراکنده‌ای است که بسیاری از آنان سال‌ها عضو نهضت آزادی بوده‌اند و پس از جدائی هم روابط حسنه خود را با آن حفظ کرده‌اند. آنچه به این طیف از مبارزان هویتی مشترک می‌دهد باور آنان به وجود هر دو عنصر «ایرانیت» و «اسلامیت» در هویت مردم است. و اینکه به باور اکثریت آنان ما نخست ایرانی هستیم و سپس مسلمان، لذا هر سیاستی که منافع ایران را در اولویت قرار ندهد مورد قبول نیست. به‌همین سبب وقتی دکتر محمد مصدق با آیت‌الله کاشانی و حامیانش، یعنی آیت‌الله بروجردی و حوزه‌های علمیه، در تضاد افتاد ملی - مذهبی‌ها، با تمام دین‌داریشان، جانب مصدق را گرفتند؛ حتی کسانی از آنان که خود روحانی بودند.

اینان با وجود باور عمیقشان به دین و مراعات وظایف شرعی خود نه تنها در نظر، که در عمل نیز نشان داده‌اند که هیچگاه نخواستند هیچ فرد و گروهی را به‌زور به دین خود درآورند، یا باورهای دینی خود را بر آنان تحمیل کنند. حتی زمانی که فرزند آنان از دین برگشته او را زیر فشار نگذاشته‌اند، حال اگر این فرزند مجتبی طالقانی مجاهد کمونیست پیکاری شده باشد یا احمد و مسعود احمدزاده از رهبران چریک‌های فدائی خلق. بلکه این فرزندان مرتد شده را، مثل همه مبارزین دیگری که بر مبنای باورهایشان در راه عدالت و رهایی انسان‌ها می‌جنگند، گرامی داشته و در کنارشان ایستادند.

علی بابائی ضد کمونیست علیه بستن دفتر چریک‌های فدائی خلق در دانشگاه‌ها اعلامیه داد، در حالی که می‌دانست این کار یعنی پذیرش خطر بسیار و قبول حکم تکفیر. بنی‌صدر با تمام فشار روحانیت اعضای شناخته شده «حزب رنجبران» را از دفتر خود اخراج نکرد، و حاضر شد چوب صدها اتهام را بخورد و لطمات سنگین سیاسی را تحمل کند اما کسی را بخاطر عقاید یا گذشته‌اش از امکان خدمت به جامعه محروم نکند. دکتر یزدی در تمام سال‌های اقامتش در آمریکا دوشادوش نیروهای چپ و غیر دینی، و چه‌بسا ضد دین، فعالیت سیاسی کرد و از آن پس هم روابط حسنه خود را با بسیاری از آنان حفظ نمود. و بالاخره به‌یاد داریم که در همان روزهای اول انقلاب و رواج شعارهای تند علیه شاپور بختیار به سرزنش و طعن گفته می‌شد که «بختیار از مرز بازرگان گریخت!»

بدین‌سان سه سؤال اساسی مطرح می‌شود:

- ۱ - ریشه دشمنی روحانیت سنتی و مذهبیون ارتجاعی با مبارزان ملی - مذهبی در کجا است؟
- ۲ - چرا این دشمنی این روزها چنین اوج گرفته و راست‌گرایان مذهبی کمر به نابودی آنان بسته‌اند؟
- ۳ - آینده این نیرو چگونه خواهد بود؟

برای پاسخ به سؤال اول به دو نکته باید توجه کرد:

الف: ضرورت حضور نیروهای دینی و غیردینی در جامعه:

تجربه تاریخی نشان داده است که هیچ مبارزه سیاسی و اجتماعی در کشور ما موفق نبوده مگر آن که هر دو بخش دینی و عرفی جامعه دوشادوش هم در آن مشارکت داشته‌اند، امری که در مورد بسیاری از جوامع جهان صدق می‌کند. درست است که بجز انقلاب اسلامی در مابقی نهضت‌ها نیروهای عرفی رهبریت حرکت را به دست داشته‌اند، اما اینان بدون حمایت فعال نیروهای دینی کامیاب نشده‌اند. انقلاب مشروطه چنین بود تا آن که رضا شاه بر آن شد که با سرکوب نیروهای مذهبی جامعه را دواسبه به سوی تمدن جدید پیش براند، که دیدیم جامعه چه عوارض سنگینی بابت آن پرداخت. روحانیتی که چون محمد طباطبائی و عبدالله بهبهانی راه منورالفکر شدن را گزیده بود چنان در لاک ارتجاع فرو رفت که از دوران قاجاریه هم عقب مانده‌تر شد. روحانیتی که تا بدانجا تحت تأثیر روشنفکران عرفی قرار گرفته بود که یکی از مراجع تقلید، یعنی آیت‌الله نائینی، در تأیید مشروطه کتاب نوشت و با استناد به احادیث و آیات قرآنی ثابت کرد که خطرناک‌ترین استبدادها استبداد دینی است، و دو مرجع تقلید بزرگش حکم تکفیر و اعدام آیت‌الله فضل‌الله نوری را که به مخالفت با مشروطه برخاسته بود صادر کردند. ولی حاصل آن دین‌ستیزی رضا شاهی نه تنها، به‌قول دکتر غلامحسین ساعدی، مهاجرت هزاران هزار اهالی جنوب به شیخ‌نشین‌ها شد، و یا حقوق دولتی حرام دانسته شد، بلکه کار بجائی رسید که سال‌ها بعد شیخ فضل‌الله نوری محترم و مقدس شد و جامعه پس از یک قرن اسیر ارتجاعی شد که حتی شیخ فضل‌الله نوری هم تصورش را نمی‌کرد. نهضت ملی کردن نفت هم از جدائی آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق و کارشکنی‌های بعدی

حوزه لطمات سنگینی خورد. فدائیان اسلام بالای جان مصدق شدند؛ فدائیان که به قول طاهر احمدزاده آلت دست سیدضیاء شده بودند.

روی دیگر این سکه پس از انقلاب اسلامی خود را نشان داد؛ آنجا که روحانیت به طرد نیروهای غیر دینی کمر بست. حاصل کار آن که هنوز دو سال از انقلاب نگذشته بود که آقای خمینی زبان به گلایه گشود که تا کسی‌ها روحانیون را سوار نمی‌کنند. ولی همین روحانیت مخالف ملیت چند سال بعد برای گسیل نیرو به جبهه‌ها مجبور شدند از «غرور ملی» و «حفظ مرز و بوم ایران عزیز» سخن بگویند و فرا رسیدن نوروز را به ملت ایران تبریک بگویند. آنان مجبور شدند این واقعیت را بپذیرند که برای این ملت چهارشنبه سوری و عید نوروز و سیزده بدر همان قدر مهم و گرامی است که عاشورا و عید غدیر و جشن تولد امام زمان.

اما واقعیت این است که انتهای دو طیف نیروهای دینی و غیردینی چنان با هم بیگانه‌اند که کنار آمدنشان با یکدیگر در عمل ممکن نیست. غیردینی‌ها تنها شامل لائیک‌ها نیستند، بلکه در میان آنان افراد ضد دین هم وجود دارد؛ آنها کمونیست هم دارند، لامذهب هم دارند، عاشقان ایران باستان هم دارند؛ کسانی که چنان ضد عرب هستند که هرآنچه از آنجا برسد را منفور می‌دارند؛ بگذریم از اقلیت‌های دینی که اساساً باوری به اسلام ندارند و یا اگر مسلمانند شیعه مذهب نیستند. طیف دینی‌ها هم در منتهی‌الیه خود متعصبین مذهبی فراوانی دارد؛ معتقدین دوازده‌گانه‌ای که بزرگترین غمشان در زندگی مراعات نجسی و پاکی و حلال و حرام شرعی است، یا کسانی که راضی نبودند در قانون اساسی دین رسمی کشور تنها شیعه اثنی‌عشری ذکر شود بلکه اصرار می‌کردند که کلمه «حقه» هم به آن افزوده شود، منتظران دائم ظهور امام زمان، و بالاخره پایه‌های ثابت مساجد و تکیه‌ها و هیأت‌ها و کسانی که هر نقدی بر دین را مستوجب مرگ می‌دانند.

چه نیروئی می‌تواند این دو قطب را در یک مبارزه سیاسی و اجتماعی یک‌جا گرد آورد بجز همین نیروی ملی - مذهبی؛ کسانی که هم اهل منبر و مسجد هستند و هم اهل دانشگاه و کلوب و سینما، هم زبان حوزه‌های دینی را می‌شناسند و هم اروپا رفته‌اند و خواستار تمدن جدید هستند؛ نیروئی که در پاره‌ای از افراد آن رنگ مذهب قویتر است و در پاره‌ای دیگر رنگ ملیت؛ همانطور که دکتر غلامعباس توسلی و آقای تقی رحمانی بیشتر رنگ ملی دارند و آیت‌الله اشکوری و طالقانی رنگ مذهبی. اما در هر حال در همه آنان این دو رنگ چنان به هم آمیخته است که به قول آقای صفر عمویی، یکی از بزرگان حزب توده، باید گفت مهندس طالقانی و آیت‌الله بارزگان! روحانیون سنتی و راست ارتجاعی از همان اول می‌دانستند که ملی - مذهبی‌ها خطر جدی هستند و با گذشت زمان هم این واقعیت را بیشتر و بیشتر لمس کردند. بی‌جهت نبود که آنها از همان اول کمر به نابودی دولت موقت بستند و بعد هم نامه معروف آیت‌الله خمینی در مورد طرد همیشگی نهضت آزادی را حجت‌الاسلام محتشمی انتشار داد؛ نامه‌ای که پاره‌ای بر آنند که احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی آن را نوشته و امضای آیت‌الله خمینی را پای آن جعل کرده‌اند. آنان می‌دیدند که در آن دولت، دکتر سنجانلی و دکتر منصور فرهنگ سکولار، و بلکه بی‌دین، در کنار دکتر میناچی و دکتر صدر و حتی آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام رفسنجانی مسلمان کار می‌کنند. مهندس سبحانی که به قول یک هم‌سلولی او در زمان شاه نماز شبش در زندان هم ترک نمی‌شد با چپ‌ها و بی‌دین‌ها معاشرت و دوستی دارد. دکتر پیمان ایدئولوگ اسلامی به دعوت احزاب و سازمان‌های چپ به سخنرانی‌ها می‌رود. طاهر احمدزاده همان قدر مورد احترام نیروهای چپ است که مورد تکریم نیروهای مسلمان. هم‌چنین این افراد مذهبی بسیار معتقد حتی در بدترین شرایط و در زیر سنگین‌ترین حملات به مصدق - و آنگاه که امام گفت مصدق از اسلام سیلی خورد - لحظه‌ای از تجلیل آن سمبل مبارزات ملی و دموکراتیک مردم ایران دست برنداشتند و به قیمت تکفیرها و آزارها دوشادوش یارانشان در جبهه ملی در گرمای داشت او شرکت کردند؛ یارانی که بسیاریشان سر به سجده حق نگذاشته بودند.

چنین بود که حتی روحانیونی که چندان هم سنتی و ارتجاعی نبودند، اما قدرت یک‌پارچه را می‌خواستند، نظیر آیت‌الله خمینی و یاران نزدیکش در حزب جمهوری اسلامی چون آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام رفسنجانی، از همان اول متوجه خطر حضور ملی - مذهبی‌ها بودند و سعی در حذف آنان داشتند. اما برخی از آگاهان این گروه دیر یا زود فهمیدند که با تمام قدرتشان قادر به سرکوب کامل این نیرو نیستند و در این نبرد بُرد قطعی با آنان نخواهد بود. حتی امام خمینی متوجه شد که با تمام محبوبیت و جاذبه‌ای که دارد قادر به شکستن کامل مهندس بارزگان، کسی که آشکارا نظرات او را خلاف دین می‌خواند، نیست. او متوجه شد که دکتر بنی‌صدر خیمه‌ای بزرگ و باشکوه است که با کمک ستونی محکم برپا ایستاده است. قطع این تیرک نیرومند آسان نیست ولی با زدن آن ستون خیمه فرو می‌ریزد؛ که چنین هم کرد. اما خیمه قدرت و محبوبیت بارزگان با صدها ریسمان به زمین وجدان مردم این مرز و بوم محکم شده بود. آیت‌الله خمینی و یارانش توانستند ده‌ها ریسمان را پاره کنند اما باز آنقدر ریسمان بر جای ماند که خیمه او بتواند در میان آن طوفان سر پا بایستد. و از آنجا که هر طوفانی دوره‌ای و عمری دارد، لذا خیمه برجای مانده نه تنها تعمیر می‌شود که با ریسمان‌های جدیدی محکمتر خواهد شد.

اینست که امروز شاهدیم که با گذشت زمان هر روز بر احترام مهندس بازرگان افزوده می‌شود، و می‌رود که جایگاهی در کنار دکتر مصدق و امیرکبیر در فرهنگ این دیار بیابد.

ب: تجربه و اعتبار سیاسی:

هر نیروی سیاسی برای کسب محبوبیت و قدرت به دو عامل نیاز دارد: یکی قهرمانان و افراد جسور و دیگری رهبران فکری و سیاستمداران آگاه و کارآزموده. و این دومی است که کمیاب است زیرا نه تنها به استعداد و توانایی ذهنی بالای فرد نیاز دارد بلکه سالها تجربه عملی می‌خواهد تا پخته شود خام. مثل کار یک هنرمند که سالها به تکرار و تجربه نیاز دارد تا توانمند شود و شراب هنر او قوام بیابد. به همین سبب هم همیشه در هر گروه سیاسی مردم از دو سه نفری صحبت می‌کنند که حتی گاه آنان رخ در پس پرده نهان می‌دارند.

نیروهای ملی - مذهبی نشان داده‌اند که این هر دو عامل را در خود دارند. آسمانی پر از ستاره‌های درخشان مبارز و ایثارگر، کسانی که زندان شیخ و شاه، هر دو را به جان خریدند و به هیچ مقام و منصبی چنان دل نبسته‌اند که به خاطرش اصول اعتقادشان را زیر پا گذارند. همچنین بزرگانی را داشته و دارند که بیش از چندین دهه در میدان‌های سیاست تجربه آموخته‌اند. روحانیون از اول بخوبی می‌دانستند که در ایران اگر چندین سیاستمدار زیرک و آگاه وجود داشته باشد مسلماً "بیش از نیمی از آنها تعلق به همین طیف ملی - مذهبی‌ها دارد؛ کسانی چون بازرگان، سحابی، یزدی و بنی‌صدر. و نیز آنها می‌دانستند که بدست آوردن قدرت سیاسی نیاز به حزب و سازمان دارد. نهضت آزادی با تمام ضعف‌هایش از دیرپاترین و فعال‌ترین احزاب کشور در چند دهه گذشته بوده است؛ حزبی که فعالیتش را از درون جبهه ملی آغاز کرد و همین امر پیوند آن را با دیگر سازمان‌های عرفی چون جبهه ملی حفظ کرده و سابقه دو دهه مبارزه با نظام سلطنتی در درون زندان‌ها آن را با سایر سازمان‌ها و نیروهای دینی و غیردینی پیوند داده است. چنین حزبی در شرایط مساعد می‌تواند به سرعت رشد کرده و فراگیر شود و با مردان باتجربه و سازمان‌دهی که دارد، چون دکتر یزدی و مهندس توسلی و مهندس صباغیان به قدرت قابل ملاحظه‌ای تبدیل گردد. چنین است که نهضت آزادی از همان سال‌های اول انقلاب تا به امروز پیوسته آماج حملات سخت روحانیت حاکم و خط راست بوده است.

## ۲ - چرایی اوج‌گیری حملات اخیر بر ملی - مذهبی‌ها

روحانیت سنتی و راست انحصارگرا در دو دهه گذشته تاوان سنگینی را برای سرکوب‌ها و رفتارهای سیاسی غیرمنطقی و ناپخته خود پرداخته است. نیروئی که قادر به بسیج توده‌های وسیع مردمی بود اکنون چنان از سوی مردم طرد شده که تنها راه بقایش را در سرکوب و خفقان می‌بیند. این نیرو مشروعیت خود را آنچنان از دست داده که نظام حقوقی کشور را وسیله حفظ خود کرده است؛ کاری که یک حکومت در اوج استحصال و به‌عنوان آخرین حربه انجام می‌دهد. خفقان و ترور و استفاده از نیروی نظامی و پلیسی از مشروعیت نظام می‌کاهد اما قوه قضائیه زیربنای مشروعیت هر نظامی است. حتی خونخواری چون چنگیز هم نظام قانونی خود «یاسا» را داشت و حکومتش خود را ملزم به اجرای آن می‌دانست. نظام آپارتاید آفریقای جنوبی هم، چنان که می‌دانیم حرمت نظام حقوقی خود را نگه می‌داشت و آن را چون نیروی پلیسی ملعبه قدرت نمی‌کرد.

همین احساس ضعف و درماندگی شدید است که روحانیت سنتی و انحصارگرا را سخت به وحشت انداخته و خود را کاملاً آسیب‌پذیر می‌بیند، و در نتیجه رقبای اصلی سیاسی خود را که هرگونه مبارزه مسلحانه و عمل در خارج از چهارچوب قانون را بارها نفی کرده‌اند «برانداز» می‌خواند. به همین سبب روحانیت سنتی و انحصارگرا از نیروهای ملی - مذهبی به شدت هراسیده است.

برای فهم انگیزه حملات اخیر روحانیت انحصارگرا علاوه بر دو ویژگی قبلی نیروهای ملی - مذهبی به دو خصوصیت دیگر این نیرو نیز باید توجه کرد.

الف: جسارت و استقامت

با کاستن هیجانات اولیه و فرو نشستن گرد و خاک‌های میدان‌های نبرد اکثر مردم متوجه شده‌اند که ملی - مذهبی‌ها در دو دهه گذشته همچنان شجاعانه در مقابل بیداد انحصارگران مقاومت کرده، و هرچند هزاران زخم از این ستیزها بر پیکر دارند اما همچنان با قامت استوار در میدان ایستاده‌اند. جامعه دیده است که اینان با تمام کاستی‌ها و خطاهائی که داشته‌اند از هر نیروی سیاسی دیگری بیشتر بر اصول اخلاقی و انسانی پای فشرده‌اند. جامعه دیده است که در آن جو ضد کمونیستی شدید اوائل انقلاب طالقانی فرزند از دین برگشته‌اش را نه تنها رد نکرد بلکه او را به‌عنوان نماینده خود به سفارت فلسطین فرستاد. همچنین جامعه دیده است زمانی که هیچکس یارای کوچکترین مخالفت با آیت‌الله خمینی را نداشت مهندس بازرگان کتاب «ولایت مطلقه فقیه» را نوشت و نظر رهبر انقلاب را خلاف اسلام خواند. مردم دیده‌اند که با تمام فشار آیت‌الله خمینی و یارانش برای محکوم کردن جبهه ملی، به‌خاطر اعتراض به لایحه قصاص، نهضت آزادی به‌عنوان یک حزب اسلامی تن به چنین کاری نداد.

مردم دیده‌اند که موضع‌گیری‌های اکثر ملی - مذهبی‌ها، حتی در مقام رئیس‌جمهوری، در محکوم کردن گروگانگیری، ادامه جنگ پس از بیرون راندن دشمن از کشور، مخالفت دولت موقت با ملی کردن بانک‌ها و صنایع، همه درست بوده است. آنان شاهد بوده‌اند که هر یک از این مخالفت‌ها در آن جو نیاز به جسارت و ایثار عظیم داشت؛ جوی که بسیاری از نیروهای چپ و روشنفکران غیردینی نیز در کنار روحانیت حملات خونینی را علیه نیروهای ملی - مذهبی هدایت می‌کردند، و آنجا که نشریه «جمهوری اسلامی» مجبور به سکوت می‌شد نشریه «کار» ارگان چریک‌های فدائی خلق (اکثریت) وظیفه حمله بر بنی‌صدر یا دولت موقت را برعهده می‌گرفت. حاصل دو دهه پایداری و پایبندی بر اصول برای نیروهای ملی - مذهبی احترام عمیقی بوجود آورد. سیاست‌های درست و منطقی آنان نیز به جامعه نشان داد که می‌توانند به رهبری احتمالی آنان اعتماد کنند؛ دو نقطه قوتی که روحانیت حاکم نه تنها از آن بی‌بهره بود بلکه عموماً "خلاف آن را نشان داد و از این بابت خسارت‌های جبران‌ناپذیر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را بر جامعه تحمیل کرد.

ب: کارنامه روشن

مبارزان ملی - مذهبی نشان داده‌اند که چنان پاک زیسته‌اند که حتی فحش‌نامه‌ای به نام روزنامه «کیهان» و یا برنامه «هویت» با تمام اطلاعاتی که «ساواما» در اختیار آنان می‌گذاشت نتوانستند اینان را متهم به فساد مالی، سیاسی و یا اخلاقی کنند. در حالیکه روحانیت حاکم از همان روز اول مجبور شد به انواع ترفندها پرونده‌های مربوط به خودش را در ساواک سر به نیست کند. بعد هم بعضی را، چون حجت‌الاسلام دعائی، در حال مغالزه با زیباروئی در دفتر کارش غافلگیر کردند، که تازه این عمل او در مقابل آنچه که در مطبوعات از روحانیون صاحب مقامی که در کرج فاحشه‌خانه دایر کرده بودند و یا در دانشگاه‌های اصفهان و کرمان به دختران تجاوز می‌کرده‌اند، گناهی به حساب نمی‌آید.

در مورد فساد مالی که دیگر آش چنان شور شده که به اعتراف روزنامه کیهان پیروزی حجت‌الاسلام خاتمی حاصل فساد مالی وسیع مقامات بوده است. حتی آیت‌الله مصباح یزدی که خود را ایدئولوگ حزب‌اللهی‌ها و مدرسه حقانی می‌داند انچنان سرگرم معاملات پرسود شکر و سوءاستفاده از قدرت برای گردآوری ثروت است که وزیر بازرگانی همین هفته قبل فریاد برآورده که واردات بی‌رویه شکر ایشان تمام صنعت کشت نیشکر را در ایران در معرض نابودی قرار داده است. ثروت افسانه‌ای حجت‌الاسلام رفسنجانی و خانواده‌اش چنان است که مردم چپاول‌های خاندان سلطنتی را در مقایسه با آن ناچیز می‌شمارند.

با توجه به تجربه‌ای که ملت ایران از گستاخی و وقاحت روحانیت در سرکوب رقیبان سیاسی خود در دو دهه گذشته دارد، می‌داند که اگر اینان کوچکترین فساد مالی، اخلاقی و یا جنسی در پرونده عمل هر یک از افراد ملی - مذهبی‌ها یافته بودند با کمال وقاحت آن را به پای همه افراد این نیرو نوشته و کوس رسوائی آنان را بر بام‌ها می‌زدند. در جائی که وجود یک کلت در خانه دکتر یزدی را مدرک جنگ مسلحانه و نشان قصد براندازی اعلام می‌کنند وای اگر از او و هم‌زمانش یک مدرک کوچک خلاف به دست می‌آوردند. از این روست که جامعه به پاکی و شرافت ملی - مذهبی‌ها ایمان آورده است.

چنین است که روحانیت حاکم چنان از ملی - مذهبی‌ها ترسیده که کمر به نابودی کامل آنان بسته است. این که می‌گوید آنان برانداز هستند به‌نوعی درست است زیرا به روشنی می‌بیند که اینان دشمنان اصلی قدرتشان هستند، و از آنجا که از نظر روحانیون حاکم، حکومت یعنی آنان. پس هر کس که حتی از طریق قانونی بتواند جایگزین آنان شود، در واقع برانداز است.

نکته:

می‌توان پرسید که اگر این حرف‌ها درست است پس چگونه است که این نیرو، با تمام امکانات بالقوه‌اش برای کسب قدرت و سوابق درخشان مبارزاتی و پختگی سیاسی‌اش، رهبری انقلاب و یا حکومت پس از آن را به دست نگرفت. برای پاسخگویی به این پرسش به دو نکته باید اشاره کرد:

الف: نداشتن استعداد رهبری

این نیرو نشان داده که، با همه توان استقامت و پایمردیش در خطر کردن هیچگاه خود را مناسب رهبری ندیده است. از جمله در جریان اوج‌گیری انقلاب، نهضت آزادی جزو یکی دو سازمان سیاسی بود که عینیت داشت. درست است که نهضت آزادی حزب کوچک و محدودی بود ولی به قول معروف یک چشمی در شهر کورها پادشاه است. وقتی مسعود رجوی در زمان انقلاب از زندان بیرون آمد از سازمان مجاهدین شاید بیشتر از انگشتان دو دست کسی باقی نمانده بود ولی او توانست سازمانی چنان گسترده و کارساز را شکل دهد. نمونه دیگر ضعف مهندس بازرگان در مورد انحلال مجلس خبرگان بود که به‌جای آن که مصوبه هیأت دولتش را خود اعلام کند آن را شبانه برای کسب تکلیف به اطلاع آیت‌الله خمینی در قم رساند، و همین عمل کار او و دولتش را یکسره کرد.

ب: عدم شناخت جامعه از روحانیت

جامعه تجربه‌ای از حضور روحانیت در رأس حاکمیت و ماهیت حکومت دینی نداشت لذا به آسانی به روحانیت اعتماد کرد و رهبری آنان را پذیرفت. تنها پس از دیدن چگونگی حکومت آنان بود که عموم مردم، از جمله خود روحانیت، دریافتند که چه مقدار برای روشنفکران و نیروهای عرفی خود احترام قائلند. جامعه تازه متوجه شد که همانقدر که نمی‌خواهد دین خود را رها کند مایل نیست نیروهای عرفی کشورش را از قدرت کنار بگذارد. به همین سبب زمان لازم بود تا دکتر مصدق بت نسل جوانی بشود که حتی بسیاری از افراد نسل قبل از او هم شاهد حکومتش نبوده است.

### ۳ - آینده ملی - مذهبی‌ها

گفته شد که در حال حاضر روحانیت سنتی و راست انحصارگرا نه پشتوانه مردمی وسیع دارد و نه از رهبری کاریزماتیک و فرهنگی، چون آیت‌الله خمینی، برخوردار است، لذا قدرتش صرفاً بسته به اعمال زور و داشتن امکانات وسیع مالی است. به همین سبب از نظر سیاسی خود را بسیار ضعیف و ضربه‌پذیر می‌بیند. چنین است که از رشد نیروهای ملی - مذهبی سخت نگران شده و تنها راه نجات خود را در وجود اصلاح‌طلبان جنبه دوم خرداد می‌بیند؛ مجموعه‌ای که از یاران و همراهان گذشته‌اش چون آیت‌الله کروبی، حجت‌الاسلام محتشمی، مجاهدین انقلاب اسلامی، و یا نسلی که همه حیات سیاسی خود را مدیون انقلاب و آیت‌الله خمینی می‌داند یعنی جنبه مشارکت و ... با نام‌آورانی چون سعید حجاریان و عبدالله نوری و اکبر گنجی تشکیل شده است. اینان با آن که رقیب قدرت هستند اما بارها نشان داده‌اند که بخوبی معنی خودی و غیرخودی را می‌دانند و به آن باور دارند. ممکن است از نیروهای غیردینی حمایت کنند و امنیت آنان را تأمین نمایند، اما حاضر نیستند چون ملی - مذهبی‌ها آنان را در قدرت سهیم کنند. به همین سبب همه جا مراقبند که شعله آتش بالا نگیرد و موج حرکت‌های اعتراضی فراگیر نشود. توده‌ها کنترل شده و فقط در حد لازم در صحنه حاضر شوند و مسأله «فشار از پائین و چانه‌زدن از بالا» به زودی فقط تبدیل به «چانه زدن از بالا» بشود. آقای خاتمی هم نشان داده است که مناسب‌ترین رهبر برای چنین حرکتی است. صحبت‌های اخیر آقای سعید حجاریان در جمع دانشجویان یا مصاحبه‌هایشان با نشریات مختلف جای هیچ ابهامی در این مورد را باقی نگذاشته است. از آنجا که به نظر نمی‌رسد جنبه دوم خرداد پاسخوری موج وسیع نارضایتی‌ها و نابسامانی‌ها باشد، و با مسأله خودی و غیرخودی باز هم جامعه را از خدمت نیمی از روشنفکران خود محروم می‌کند، لذا آینده امتیاز و فرصت بیشتری را برای ملی - مذهبی‌ها فراهم آورد.

اما نیروی بالقوه بودن یک چیز است و گرفتن قدرت و رهبری چیزی دیگر. هر اهل سیاستی می‌داند که استحقاق کافی نیست و حق گرفتنی است نه دادنی. و این درست نقطه‌ای است که ملی - مذهبی‌ها در آن بیشترین ضعف را از خود نشان داده‌اند. آنان هرگز خود را نیروی پیشرو و درجه اول ندیده‌اند، بلکه همیشه یا مقاومت کرده‌اند و یا در زیر پرچم کس دیگری سینه زده‌اند. در حالیکه روحانیت بنا بر خصلت کاری خود همیشه آماده رهبری بوده و مستقیماً به کرسی قدرت چشم دوخته است، و در عمل هم در این دو دهه نشان داده که از این موضوع لحظه‌ای غفلت نکرده و همیشه بخوبی اهرم‌های قدرت را شناخته و در اختیار گرفته است.

از این روی جناح راست انحصارگرا که بخوبی مفهوم قدرت را می‌فهمد نیروهای ملی - مذهبی را سخت جدی گرفته و با تمام نیرو سعی می‌کند مهره‌های اصلی آن و کسانی را که می‌توانند فردا جایگزین آقای خاتمی بشوند کاملاً نابود کند. این همه فشار جناح راست بر مهندس سبحانی تنها از این زاویه است که انجام می‌گیرد. اما به نظر نمی‌رسد ملی - مذهبی‌ها هنوز به این قدرت و امکانات خود باور داشته باشند. آنان خود بخوبی می‌دانند کسب قدرت نیازمند برنامه سیاسی و استراتژی و تاکتیک مبارزاتی است. باید خطر کرد، خطر برای گرفتن قدرت، نه فقط برای ایستادگی در مقابل آن.

ملی - مذهبی‌ها به‌عنوان نیروی اپوزیسیون کارنامه درخشانی دارند و همانطور که گفته شد از این بابت احترام و اعتماد عمیق جامعه را جلب کرده‌اند، اما درست همین موضوع تبدیل به نقطه ضعف آنها شده است. یعنی فرهنگ نیروی اپوزیسیون بودن تا عمیق‌ترین لایه‌های وجود سیاسی آنان نفوذ کرده است. آنان مرتباً تکرار می‌کنند که چشم به قدرت ندارند، منزله‌طلبی، وجیه‌المله بودن، مقاوم بودن، بی‌نیاز بودن، پاک بودن، سازشکار نبودن، ایثارگر بودن و همه مقولات اخلاقی و انسانی والاّتی از این دست قابل تحسین است، اما اینها فقط به فرهنگ اپوزیسیون تعلق دارد؛ همانگونه که مماشات و معامله کردن و چانه زدن به نیروی در قدرت تعلق دارد. اما اینان نه نیروی در قدرتند و نه دیگر می‌باید به اپوزیسیون بودن کفایت کنند.

دستیابی به قدرت علاوه بر برنامه به سازمان منسجم سیاسی هم نیاز دارد. از این بابت نهضت آزادی، که از دیرپاترین احزاب کشور و خوش‌سابقه‌ترین آنها است، بهترین حزب برای مرکزیت این نیرو است. اما آیا واقعا این

حزب خود را برای آن آماده کرده است؟ تا مهندس بازرگان زنده بود و همه کس در سایه بلند او گم می‌شد، به دلیل خصوصیت وی، نهضت آزادی یک حزب اپوزیسیون باقی ماند. از زمان رهبری دکتر یزدی نیز، با الهام از تجربه سالیان خود، وی به صورت تلفیقی از یک حزب در اپوزیسیون و یک حزب در قدرت عمل کرده است. لذا با وجود آن که دکتر یزدی در سازمان‌دهی بسیار تواناست و از این بابت کمبودهای مهندس بازرگان را جبران کرده، ولی هنوز نهضت آزادی قادر به فعال کردن نیروهای جوان و جذب انرژی وسیع آنان نشده است. به نظر می‌رسد این حزب اگر می‌خواهد خود را برای گرفتن قدرتی که استحقاقش را دارد آماده کند، باید یک بازنگری وسیع در شیوه عمل و سازمان‌دهی خود بکند؛ نظرات نیروهای ملی - مذهبی‌ای که نهضت را ترک کرده‌اند، و جوانان پرشوری که احساس می‌کنند از انرژی آنان استفاده لازم نمی‌شود را صمیمانه بشنود و خواسته‌های منطقی آنان را جامه عمل بپوشاند. این حزب باید به جامعه نشان دهد که برای گرفتن قدرت مصمم است، و قدرت را نه تنها زشت و نامطلوب نمی‌داند بلکه دستیابی به آن را وظیفه ملی و دینی خود می‌داند. نیروهای ملی - مذهبی به‌خوبی به ضرورت وجود یک حزب سیاسی برای پیروزی آگاهند و می‌دانند که احیاء یک حزب باسابقه و معتبر به مراتب منطقی‌تر از ایجاد یک حزب جدید است.

بمهرحال، به قول معروف، توپ وارد زمین ملی - مذهبی‌ها شده و هر روز هم اقبال به آنان بیشتر روی می‌کند. از این پس این بستگی به آنان دارد که نشان دهند تا چه حد قدرت خود را جدی گرفته و برای احقاق حقوق خود و نجات جامعه از این بلائی که اسیر آن شده است کوشا خواهند بود. توصیه‌های سیاسی کسانی مثل من به ایشان، البته زیره به کرمان بردن است.